

گر پذیری ز ازل تا ابد
هر دو جهان گر شماری لبیب
گر قدمی پیش نظامی نهی
پیش کش خاک و دیارت کنم
بذل یکی غاشبه دارت کنم
غالبه خود ز غبارت کنم

غزل

نیست گشاده چشم من
بسته غم نشد دلم
هست خماری چشم تو
زهر غم است خورد من
از بی آنکه بر سگی
سرمه دیده میکنم
نوبت وصل چون توئی
بیهوده صرف میکنم
هر سحری چو بیدلان
آیم و در تو بنگرم
از بی آنکه شد مرا
قال خجسته روی او
مرد نظامی از غمت
بوی وفا بد او فرست
تا بوسیت صبا
زنده شود بوی او

مقایسه شعرای پارسی و تازی

مقاله چهارم

(۱۱)

طبیعات طرفین باین معنی که ملائمت طبیعی و مناسبات بل
موجدات ذوق و قریحه شاعری در کدام طرف بهتر و بیشتر مساعد
بوده است .

آری اساس شاعری و پایه ادب باغ و بوستان است و آب و اشجار

گل و بلبل است و می و معشوق . ازهار و اشجار است و آبشار و انهار و اینها همه بحد کمال در مملکت ایران وجود دارد و در عرب تا درجه ناقص هم موجود نیست . و مسلم این مقدمات بدیهی الانتاج هر کجا کاملتر باشد نتیجه کاملتر است پس در نتیجه باید گفت فرد کمال شاعری و ادب بحکم کمال مقدمات در ایران وجود دارد نه در عرب .

قبل از اینکه عرب دشتی شهری شود و باغ و بوستان را بداند چیست . یعنی قبل از دوره خلفای عباسی اگر شعر عرب را ملاحظه کنیم می بینیم بنیان و شالوده آن جز شتر و بیابان و ارباع و اطلال و دمن و «سیر و نعاس» چیزی دیگر نیست و نباید هم باشد :

چه از بر بی آب و گیاه و کوهسار خشکیده گیاه نادیده کدامین فرح و طراوت میزاید تا شاعر را تهییج قریحه کرده بشرح اوصاف طبیعت و ادراک کند :

شاعری که جز نخل خرما در نخلستان و غیر از مار و کثردم در بیابان چیزی ندیده البته در موقع تشبیه زلف بار را بخوشه خرما تشبیه میکند و میگوید «اثبت كقبوا النخلة المتعشکل» بالاینکه بهار و عقرب نسبت میدهد . و اگر در عجم هم اینگونه تشبیهات یافت شود ما خود از طبع دشت و کوهساری عربست و تقلیدی و گرنه قریحه ایرانی با مار و عقرب آنهم هنگام تشبیه زلف یار آشنانست . و در جاهائی که از راه تقلید منحرف شده زلف بار را بچیزهای مطبوع و دلپسند موافق طبع ایرانی تشبیه کرده است

شاعر عرب بحکم طبع صدغ بار را گاهی بمقرب تشبیه کرده و گفته است

عقرب الصدغ، لماذا	سالمته وهو وحده
تلذع الناس جميعا	ثم لا تلذع خده

یعنی عقرب صدغ و موی بنا گوش او چگونه خود او سالم گذاشته و صورت او را نگزیده در حالتیکه تمام خاق را گزیده است :

گاهی دیگر چون همواره در بیابان با مورچه قرین و انیس است خط
 عذار را بقطار مورچه تشبیه کرده و گوید :

له شعر من زغبه فی بیاضه
 کمثل قطار النمل دب علی الثلج

یعنی موی خط بریاض عارض او مثل قطار مور است

بر سر برف . این نکته هم پوشیده نماند که چون مورچه هنگام برف
 آشکارا نمیشود این تشبیه چندان لطفی ندارد .

امرو القیس در یک بیت از قصیده معلقه سرانگشتان معشوقه خود را
 در نرمی بجانورهای خزنده و دوایی که در بیابان معروف بظبی پیدا
 میشوند و سر آنها قرمز و بدنشان نرم است و هم شاخه های درخت «اسحل»
 که شاخه هایش نرم است تشبیه کرده و حقیقتاً تشبیه بدی است مخصوصاً
 تشبیه اول او . و آن بیت این است :

و تعطوا برخض غیر شین کانه
 اساربع ظبی او مساویک اسحل

ابو محجن . معشوق خود را در خواندن و ترجیع و بست و بلند آواز
 بمکس تشبیه کرده میگوید

کما یطیر ذباب الروضه الغرد

ابن رشیق . میگوید در این گونه تشبیهات با عرب باید مخالفت
 ورزید زیرا هیچ محبوب خوش آوازی راضی نمیشود که او را بمکس
 تشبیه کنند .

امام تقی الدین حجت ، در کتاب تاهیل الغریب خود پس از نقل قول
 ابن رشیق میگوید .

عرب در این تشبیهات معذور است زیرا برای او ممکن نیست
 که جز آنچه داراست بیان کند . و در بیابان جز مکس و درخت
 « اسحل » و اساربع خزنده نرم و امثال اینها چیزی ندیده است .

اما در عجم بحکم آنکه طبیعت تمام مقدمات شاعری را فراهم داشته
در وصف انامل و انگشتان حکیم نظامی چنین گوید
بفرمانی که خواهد خلق را کشت
بدستش ده قلم یعنی ده انگشت
در خط و عذار چنین گوید

هنوزش کرد گل نارسنه شمشاد
ز سوسن سرو او چون سرو آزاد
در وصف گیسو گوید .

زهر سو شاخ گیسو شانه میکرد
بنفشه بر سر گل دانه میکرد

در مقام دیگر خسرو و شیرین را در حسن و جوانی چنین توصیف میکنند
یکی را دست شاهی تاج داده یکی صد ملک را تاج داده
یکی را سنبل از گل بر کشیده یکی را کرد گل سنبل دمیده
یکی مرغول عنبر بسته بر گوش یکی مشکین کمند افکنده بر دوش
یکی را دست شاهی تاج داده

یکی صد ملک را تاج داده

در موضوع فراق معشوق که سرمایه شعر و شاعری و نیز رگترین موضوعی است
که شعرا پیرامون آن سخن رانده اند شاعر عرب چیز دیگری جز
اطلال و دمن بخاطرش نمیرسد و از بیابانی که معشوقه اش نقل مکان
کرده است آثار باقیه او را بخاطر آورده و برای آثار او شعر میسراید .
در صورتی که اگر کسی از کیفیت حال ایل صحرا نشین
مطالع باشد میدانند پس از اینکه يك ایل یا يك قبیله از جای خود
حرکت کرد آثار باقیه اش چیست و از شدت عفونت تا يكماه
کسی از آنطرف عبور نمیتواند کرد .

ولی شاعر فارسی در مقام هجران معشوق باغ و بوستان را بر خود
زندانی فرض میکنند و قصور عالی که معشوق آنجا ساکن است
بهشت میخواند ، از این قبیل سخن بسیار است که بیان آنها موجب
تطویل میشود

آری بعضی از شعرای عرب در دوره خلفا بعد از آنکه از
بداوت بحضارت رسیده شهرهای بزرگ ایران و مصر و اندلس و جاهای
دیگر را دیده مانند متنبی و معاصرین او گاهی پیرامون کحل و صحرا
و سرو بوستان هم چمیده اند ولی تقلید پیشینیان همواره از آنان
جلاوگیری کرده و غالباً در باغ و بوستان هم سخن از اطلال و دمن
گفته اند

چنانچه گاهی بعضی از شعرای پارسی را هم تقلید عرب از
لا حول آنطرف انداخته و در باغ و بوستان از اطلال و دمن سخن
رانده اند .

معزی در قصیده معروفه خود گوید و در حقیقت پیرامون
اطلال و دمن هیچ عرب بادیه نشین اینگونه بابای شوق و محبت طواف
نکرده است .

اینک چند بیت از آن قصیده

جز در دیار یار من	ایساربان منزل مکن
بر ربیع و اطلال و دمن	تایک زمان زاری کنم
خاک دمن کلاگون کنم	ربع از دلهم پر خون کنم
از آب چشم خویشتم	اطلال را جیحون کنم
ایوان همی بینم تهی	از روی ماه خر کهی
خالی همی بینم چمن	وز قد انسرو سهی

برجای رطل و جام می گوران نهاد ستدپی
 برجای چنك و نای و نی آواز زاغست و زغن
 از خیمه تاسعدی بشد از حجره تاسلمی بشد
 از خانه تا لیلی بشد کوئی بشد جانم زتن
 آنجا که بودی دلستان با دوستان در بوستان
 شد گرك و روبه رامکان شد زاغ و گرس را وطن
 ابراست بر جای قمر زهر است برجای شکر
 سنک است برجای گهر خار است برجای سمن
 از هجر او بر گشته ام تخم صبوری کشته ام
 مانند مرغی گشته ام بریان شده بر بازن -
 اندر یا بان سها کردم غنان دل رها
 در دل نهیب ازدها در سر خیال اهر من
 گه با پلنگان در کمر گه با گوزنان در شمر
 گه از رفیقان قمر گه از ندیمان پرن
 پیوسته از چشم و دلم در آب و آتش محفلم
 بر بیسرا کی منزلم در کوه و صحرا کام زن
 هایل هیونی تیزرو اندک خور و بسیار دو
 از آهوان برده کرو در پویه و در تاختن
 هامون گذار و کوهوش دل در تحمل کرده خوش
 تاروز هر شب بارکش هر روز تا شب خار کن
 سیاره از آهنگ آن حیران زبس فیرنک آن
 در تاختن فرسنگ آن از حد طایف تا یمن
 کردون پلاشش بافته اختر ز مامش تافته
 وز دست و پایش یافته روی زمین شکل مجن
 این قصیده مفصل است و برای خواندن تمام ایسات باید بدیوان

معزی رجوع شود باری مقصود آن است که شاعر بزرگ فارسی سرای ما در مقام تقلید از عرب کار را بجائی رسانیده که کوئی یکی از اعراب بادیه نشین عصر جاهلیت است و همیشه در کوه و دشت منزلگاه داشته و مرکبی جز شتر ندیده است شاید هم مقصود وی طبع آزمائی و مقابله باشعرای عرب بوده

پس از این مقدمات ثابت و معلوم گردید که موجبات طبیعی شعرو شاعری در ایران بیشتر از دیار عرب است و بحکم طبیعت آشیانه ببلبلان شعر و ادب بایستی گلستان ایران باشد.

حکیم نظامی هم بدین نکته در اول کتاب لیلی و مجنون اشارت فرموده و در اینکه از دشت و کوه عرب و حالت دیوانه سخن راندن از راه شعر دور است چنین گوید

میدان سخن فراخ باید	تا طبع سواریش نماند
افزار سخن نشاط و ناز است	زین هر دو سخن بهانه سازست
بر شیفتمگی و بند و زنجیر	باشد سخن برهنه دلگیر
و ارایش کردن ز حدیش	رخساره قصه را کند ریش
در مرحله که ره ندانم	پیداست که نکته چند رانم
نه باغ و نه بزم شهریاری	نه رود و نه می نه کامکاری
بر خشکی ریک و سختی کوه	تا چند سخن رود در اندوه
باید سخن از نشاط سازی	تایت کند بقصه بازی

در این باب جای آن بود که بیش از این سخن رانده و موضوعاتی را که عرب عرباء و قدمای شهر نادیده و ایران و مصر و اندلس نگردیده آنها سخن رانده اند بنظر قارئین برسانیم ولی بواسطه طول کلام و اینکه ادای حق این مقال مستلزم تالیف یک کتاب است بهمین مختصر قناعت رفت و آخرین مقاله در این موضوع در شماره پنجم انتشار خواهد یافت